

همگون‌سازی و ناهمگون‌سازی یا مماله در زبان فارسی دری*

محمدحسین یمین (استاد دانشگاه کابل)

همگون‌سازی شبیه و همسان ساختن واج‌هاست در هجاهای متعاقب [هم‌جوار و پیاپی] واژه‌ها. ناهمگون‌سازی به حادثه متقابل آن اطلاق می‌شود؛ یعنی، با این حادثه، در هجاهای متعاقب واژه‌ها، واج‌ها از همسانی و شبیه بودن به ناهمگونی و غیر متشابه بودن تمایل پیدا می‌کند.

در پژوهش‌های زبان‌شناختی سنتی و کلاسیک، این قبیل تحولات صوتی را مماله یا اماله می‌نامیدند. این اصطلاح صرفی را نخستین بار دستورنویسان عرب به کار برده‌اند و، به پیروی از آنان، دانشمندان زبان فارسی دری نیز دانش واژه متذکره [= اصطلاح علمی مذکور] را مورد استعمال قرار دادند. مماله^۱، به ضمّ اول، در لغت، برگردانیدن = مایل کردن و خم دادن (المعجم، چاپ دانشگاه، ص ۲۳۴، به نقل از لغت‌نامه دهخدا)؛ چسباندن، میل کردن و میل دادن چیزی از جای او به سوی دیگر (قوانین و دستگیری) است و مترادف آن، یعنی اماله، در اصل باب افعال است به معنای مایل کردن چیزی از جانبی به جانب دیگر و منحرف گردانیدن چیزی از جهتی به جهت دیگر (آصف اللغات).

* در شیوه زبانی نویسنده تصرّفی جایز شمرده نشد؛ فقط، هر جا احتمال خلط معنایی می‌رفت، درون قلاب توضیحی افزوده شد. (نامه فرهنگستان).

۱) دانشمندان و محققان بعضاً به جای مماله واژه مترادف آن، اماله، را به کار برده‌اند که عین معنی را می‌رساند.

و اما مماله، در اصطلاح دستور سنتی عرب، تمایل فتحه به کسره /i<a/، یا میل کردن الف یا (آ) به یای مجهول و ابدال برخی از مصوّت‌هاست در تکواژها با مصوّت‌های دیگر. این حادثه در زمینه‌های مشخص و معین صورت می‌گیرد.

قرار نظریه سیبویه، در یک هجا، فتحه یا الف مفتوح آنگاه به یاء یعنی یای نزدیک به یای مجهول بدل می‌گردد که هجای ماقبل یا مابعد آن مکسور باشد. البته، در این دو مورد، کسره هجای ماقبل یا مابعد، بر فتحه یا الف هجای هم‌جوار اثر انداخته آن را به یای نزدیک به صوت یای مجهول تغییر می‌دهد و هر دو هجا همگون می‌شوند؛ چون کتاب- کتیب، رکاب- رکیب. در این دو واژه، بنابر تأثیر کسره هجای اول [ke-] در هجای دوم، الف به یاء تبدیل شده است و این هر دو همگون شده‌اند؛ همگون بدین معنا که هر دو مصوّت، با این تغییر، مصوّت میانی-جلوی [= میانه پیشین] می‌گردند، حال آن‌که قبل از تغییر الف پایین-عقبی [= افتاده پسین] بوده است.

و یا در محاوره، زمین به فتح اول، بنا بر تأثیر یای هجای دوم [-min]، فتحه در هجای اول مکسور شده و این واژه با کسر «ز» گفته می‌شود. یعنی مصوّت هجای اول از پایینی جلوی [= افتاده پیشین] به میانی جلو، [= میانه پیشین] تغییر کرده با مصوّت هجای دومی همگون می‌گردد.

بعضاً، در دو هجای متعاقب که دارای مصوت‌های همگون می‌باشند، یکی از آنها به مصوت متفاوت از آن دیگر تعویض می‌شود و این حادثه ناهمگون‌سازی گفته شده است. مثلاً واژه «خرمن» به فتح اول و سوم که همگون‌اند امروز به کسر اول تلفظ گردیده با هجای دوم واژه [-man] ناهمگون شده است؛ یعنی فتحه اول و سوم واژه، که پایینی-جلوی [= افتاده پیشین] همگون می‌باشند، با تبدیل شدن فتحه اول به کسره، که میانی-جلوی [= میانه پیشین] است، هر دو هجا ناهمگون می‌شوند.

بحث مماله با دید سنتی یا همگون‌سازی و ناهمگون‌سازی مطابق ضوابط زبان‌شناسی معاصر، گذشته از موارد بالا، ساحه گسترده‌تری را احتوا می‌کند که در ذیل مورد تدقیق بیشتر قرار داده می‌شود.

الف. همگون‌سازی دو هجای پی هم در واژه

۱. همگون‌سازی مصوّت در هجای دوم واژه، بنابر تأثیر مصوّت c در هجای قبلی آن. این نوع

همگون‌سازی وقتی به وقوع می‌پیوندد که هجای نخست دارای مصوت میانی-جلوی [= میانه پیشین] یعنی کسره [e] و هجای دومی دارای مصوت پایینی-عقبی [= افتاده پسین] یعنی /â/ باشد. در این صورت، مصوت /â/ به همجنس مصوت هجای قبلی میل داده شده به یای نزدیک به یای مجهول تعویض می‌گردد؛ بدین معنا که، در هجای ماقبل واژه، کسره (مصوت میانی-جلوی [= میانه پیشین]) بر هجای مابعد تأثیر کرده مصوت آن /â/ که پایینی-عقبی [= افتاده پسین] می‌باشد به یای مجهول یعنی مصوت میانی-جلوی [= میانه پیشین] تعویض شده با هجای قبلی همگون می‌گردد؛ مثلاً عماد (به کسر اول)، که بنا بر ضوابط همگون‌سازی یا مماله به شکل عمید (به کسر اول و دوم) درآمده است؛ و یا اعتماد (به کسر اول و سوم)، بنابر همین عوامل، صورت اعتماد (به کسر اول، سوم و چهارم) را گرفته است؛ همچنان رکیب (به کسر اول و دوم و یای مجهول) همگون‌شده رکاب (به کسر اول) است. از همین قبیل است حسیب و حساب، عتیب و عتاب، جهیز و جهاز، نهیب^۲ و نهاب، کتیب و کتاب، حجیب و حجاب و نظایر آن.

حال نمونه‌های این‌گونه تحول یعنی همگونه‌سازی یا مماله را در آثار زبان فارسی دری از نظر می‌گذرانیم. این نوع همگون‌سازی از صورت‌های دیگر آن در فارسی دری متداول‌تر است. از این‌که صوت یای همگون‌شده میان فتحه و کسره و شبیه صوت یای مجهول است. بنابر آن، سخنوران هر جایی یای مجهول را قافیه کرده‌اند این‌گونه یاء را نیز در آن به کار برده‌اند (بهار، ج ۱، ص ۴۱۲؛ مخزن الفوائد، ص ۳۹) رودکی چندین جا با این قاعده واژه‌ها را همگون‌سازی کرده است.

اینک شواهدی از این نوع همگون‌سازی در اشعار شاعران:

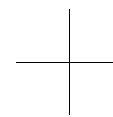
جلیب (جلباب)، حجیب (حجاب)

شب عشاق لیلة القدرست
چون تو بیرون کنی رخ از جلیب
به حجاب اندرون شود خورشید
گر تو برگیری از دو لاله حجیب^۳ (رودکی)

حجیب (حجاب)

تا ماه‌رویم از من رخ در حجیب دارد
نی دیده خواب باید نی دل شکیب دارد (انوری)
بانگی حق اندر حجیب بی حجیب
آن دهد که داد مریم را ز جیب
(مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۴)

۲) در اکثر قاموس‌ها مماله «نهاب» به کسر اول گفته شده است.
۳) آثار ابو عبدالله رودکی، انتشارات دولتی تاجیکستان، دوشنبه ۱۹۵۸، ص ۵۵.



مجیب (مجاب)، حجیب (حجاب)

چون دیگران زدل نروی چون روی ز چشم

کاندر میانِ جانی و از دیده در حجیب
(انوری)

از عجایب‌های عالم سی‌ودو چیزِ عجیب

جمع می‌بینم عیان در روی او من بی حجیب
(انوری)

تو برون خیرنداری که چه می‌رود ز عشقت

به‌در آی اگر نه آتش بزنیم در حجیب
(انوری)

رکیب (رکاب)

ای سوارِ عمرِ غافل‌گشته‌ای از خویشتن

دستت آخر از عنان کوته شود پا از رکیب
(ظهیر فاریابی)

کی شود عزّ و شرف بر سرِ تو افسر و تاج

تا تو مر علم و خرد را نکنی زین و رکیب
(ناصرخسرو)

عنانِ عمرِ انسان در نشیب است

جوانی را چنان پا در رکیب است (نظامی)

رفتّی و صد هزار دلت هست در رکیب

ای جانِ اهلِ دل که تواند زجان شکیب (سعدی)

تأییدِ نصرت و ظفرت باد همچو من

هر بامداد و شب که نهی پای در رکیب (سعدی)

زهی ملک و دورانِ سردر نشیب

پدر رفت و پای پسر در رکیب (بوستان، باب اول)

اجل ناگهت بگسلاند رکیب

عنان باز نتوان گرفت از نشیب (بوستان، باب نهم)

کتیب (کتاب)

بستود و گفت چون که سنائی همه ز جهل

بیش است در هوای غمِ عشق صد کتیب (سنائی)

این جهان را به جز از خوابی و بازی مشمر

گر مُورّی به خدا و به رسول و به کتیب (ناصرخسرو)

نقابیست هر سطرِ من زین کتیب

فروشته بر عارضِ دلفریب (بوستان، باب هفتم)

از دستِ قاصدی که کتابت به ما رسید

در پایِ قاصد افتم و بر سر نهم کتیب (سعدی)

حسیب (حساب)

باغ بالا و آسیاب نشیب

داشتی هر یکی برون ز حسیب^۴ (سنائی)

ز چنگی سوارانِ چابک رکیب

به نهصد هزارند اندر حسیب^۵ (نظامی)

به قدرت‌نگهدارِ بالا و شیب

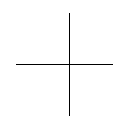
خداوندِ دیوانِ روزِ حسیب (بوستان، دیباچه)

چو در تنگدستی نداری شکیب

نگه دار وقتِ فراخی حسیب (بوستان، باب دوم)

(۴) به نقل از احوال و آثار حکیم سنائی، خلیلی، کابل ۱۳۱۵، ص ۱۱۲.

(۵) به نقل از نهج‌الادب، نجم‌الغنی، چاپ لکهنو، ص ۲۴۰.



دادگر از تو بخواهد دادِ من روزِ حسیب (سعدی)
ما جمله دیده برره و انگشت بر حسیب (سعدی)
متوجه است با ما سخنانِ بی‌حسیب (سعدی)
روگذارت به حساب است و نگهدار حسیب
(ناصرخسرو)
قیاسِ جود و حسابِ سخای میر حسیب (قطران)

که در عشق صورت نبندد شکیب (بوستان، باب سوم)
چون کمانِ چاچیان ابروی دارد پرعتیب (سعدی)
آن‌را که یک نفس نبود طاقِ عتیب (سعدی، مواظ)
مگر آدمی نباشد که برنجد از عتیب (سعدی)
روزی کشرمه‌ای کن ای یار برگزیده (حافظ)
کودکی کونکشد مالش استاد و عتیب (ناصرخسرو)
هست مر مختار را ای پاک‌جیب
(مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۹۷۳)

شیرِ حقی پهلوانی پُر دلی
اندر آ در سایه نخل امید
(مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۶۰)
شتابد سویم چون به مقصد امید
(اثیرالدین اخسیکتی)

سوی خصم آیند روز رستخیز
(مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۸۷)
نیست الا حیل و مکر و ستیز
(مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۰۵)

و اینجا جامی واژه‌های را به صورت اصلی آن به کار برده:

ای صنم گر من بمیرم ناچشیده زان لبان
تا همچو آفتاب برآیی دگر ز شرق
متناسب است و موزون حرکاتِ دلفریب
بهره‌ خویشتن از عمر فراموش مکن

منجمان به دو صد سال کرد نتوانند
عتیب (عتاب)

مکن با منِ ناشکیبا عتیب
رومیانه روی دارد زنگیانه زلف و خال
گویی که امتحان‌کنم مدتی فراق
چو نمی‌توان صبوری ستمت کشم ضروری
تا کی کشم عتیب زان چشمِ دلفریب
خجلتِ عیبِ تنِ خویش و غمِ جهل کشد
لطف و قهر و خشم و تشریف و عتیب

اعتماد (اعتماد)

گفت پیغمبر علی را کای علی
لیک بر شیری مکن هم اعتماد
که دایم چو دارای با اعتماد

جهیز (جهاز^۶)

پیشه‌ها و خُلق‌ها همچو جهیز
مر سیه‌رویانِ دین را خود جهیز

۶) جهیز به معنای عادی آن، یعنی اسباب و لوازم عروسی، امروز در افغانستان معمول و اصل واژه، یعنی جهاز، بدین معنی مورد استعمال ندارد.

زلیخا را پدر چون شادمان یافت
به‌ترتیبِ جهازِ او عنانِ تافت (جامی)

نهیّب (نهاب)
ای روا کرده جهان بر تو فریبده فریب
بر دل از زهد یکی نادرِ تعویذ نویس

امّید روز وصل دلِ خلق می‌دهد
سلیح (سلاح)
بپوشید رستم سلیح نبرد
جهان گرم و دشمن چنین بی‌کران
ای همه ساله نگه کردن تو سوی سلیح
اقبیل (اقبال)
کنونم که در پنجه اقبیل نیست
اشتهی (اشتها)
چون تو را پنجاه نان است اشتهی
مر تو را شش گرده همدستیم نی
مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۳۶

فدی (مختوم به یای مجهول)، ندی (مختوم به یای مجهول) (فدا، ندا)
تم به چهر اسیر است و جان به عشق فدی
رفعی‌رای تو بر من تعیری دارد
همین به گوش من آید ز لفظِ عشق ندی
به تهمتی که به من نسبتی ندارد نی^۸
(ادیب صابر، به نقل سپهر، ص ۷۷)

سعدی، در بیت ذیل، با همین قاعده حجاز را به صورت حجیز به کار برده:
به هند آمدم بعد از آن رستخیز
وز آنجا به راه یمن تا حجیز (بوستان، باب هشتم)
و مولوی، در بیت ذیل، به اساس همگون‌سازی امیم، مماله امام، را قافیه بسته است:
گفت امت مشورت با که کنیم
انسیبا گفتند با عقل امیم
(مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۹)

اما سعدی، در یکی از رباعیات خویش، در هجو مجد همگر، صورت همگون‌شده^۷
اسامی و امامی را به شکل اسیمی و امیمی با گلیمی دارای یای معروف در هجای دوم قافیه
ساخته است:

۸) محمد تقی سپهر، براهین العجم، ص ۷۷.

۷) گرشاسب‌نامه، ص ۹۱، به نقل از محجوب، ص ۱۹۲.

هر کوز مصادر به اسیمی نرسد از بختِ بد و سیه‌گلیمی نرسد
همگر که به عمرِ خود نکردست نماز معذور بَوَد گر به امیمی نرسد^۹

شاید این صورتِ کاربرد به تأسی از گویش ویژه‌ای بوده باشد و یا آن‌که قدما، در چنین موارد، یای مماله را از نوع یای معروف نیز جایز دانسته‌اند. از همین جاست که سلطان ولد واژهٔ اسلام را به شکل اسلیم همگون‌سازی کرده با اقلیم، که یای معروف است، هم‌قافیه ساخته است:

کرد تاتار قصدِ آن اقلیم منهزم گشت لشکرِ اسلیم

در مورد واژهٔ غریب که، در برخی از مناطق افغانستان، امروز هم آن را به کار می‌برند و غالباً به فتح اول تلفظ می‌کنند، باید گفت که تلفظ درست آن به کسر اول است و بدین صورت همگون‌شدهٔ واژهٔ غریبال می‌باشد؛ چنان‌که غریبال در همهٔ قاموس‌ها به کسر اول آمده است و، مطابق قاعدهٔ همگون‌سازی، غریبال (به کسر اول و یای مجهول) می‌شود. گویندگان و نویسندگان زبان فارسی دری هر دو شکل آن را در آثار خود به کار برده‌اند:

غریبال

قرار در کفِ آزادگان نگیرد مال نه صبر در دلِ عاشق نه آب در غریبال (سعدی)
زنِ پیر گفتارِ ایشان شنید یکی کهنه‌غریبال پیش آورید (فردوسی)
ز شعرِ چشمه‌دارِ شب مه و سال پی جو کردنش آماده غریبال (جامی)

غریبال (غریبال)

برین کهنه‌غریبال بر نانِ جو همی‌دار در پیش تا جودرو (فردوسی)

شاعر دیگری گفته:

چون نیامد بر سرِ غریبال هیچ پای در گل خاک بر سر ریختم
و شکر پاک کرده بکوبند و به غریبال فروگذارند. (ذخیرهٔ خوارزمشاهی)

و از چپ و راست تیر روان شد سوی پیل تا مر او را غریبال کردند. (تاریخ بیهقی، ص ۷۰۱)

همچنان، در مورد کلمهٔ خزانه باید گفت که در همهٔ قاموس‌ها به کسر اول آمده است و قرار قاعدهٔ همگون‌سازی ممالهٔ آن خزینه (به کسر اول) درست است. گر چه برخی برآن‌اند که خزینه مُبَدَلِ هزینه بوده و به معنای خزانه و خرج کردن باشد و همان است که آن را به

۹) موضوع این‌گونه بوده است که جمعی از مجد همگر از حال امامی هروی سؤال کردند. همگر در جواب رباعی گفت که مصراع‌ی از آن این است: «هرگز من و سعدی به امامی نرسیم» و بعد سعدی، که معاصر مجد همگر بوده، همین رباعی را در هجو او سرود.

فتح اول گویند. اما سخن صواب این است که خزینه همگون‌شده خزانه بوده تلفظ آن به کسر اول درست باشد. در آثار منثور و منظوم فارسی دری، هم خزانه و هم خزینه به کثرت استعمال شده است:

خزانه

باید همان لحظه بیعت من از لشکرستانی و آنچه همراه اوست از خزانه و اسب و سلاح همه به بغداد آوری و هارون در آن بیماری و صیبت کرده بود که آنچه با من است از خزانه و غیره حقّی مأمون است و آنچه در بغداد است حقّی محمد است. (عوفی، منتخب جوامع الحکایات، ص ۲۳۰)

خزینه

و یعقوب از آن سخن‌های دینه بسیار بگفت و در اثنای آن خزینه‌ها و راه‌ها نشان کرد. (عوفی، ص ۲۸۵)
به نزدیک رومیّه کوهی بزرگ از گرد این جزیره برآید و خزینه رومیان اندرین جزیره بودی. (حدود العالم، ص ۳۵۷)

خزینه‌داری میراث‌خوارگان کفر است به قول مطرب و ساقی به فتوی دف و نی (حافظ) واژه مهمیز همچنان همگون‌شده مهماز است و مهماز^{۱۰}، (به کسر اول)، نظر به قاعده همگون‌سازی، مهمیز شده صورت درست تلفظ آن به کسر اول است. این واژه نیز در آثار گویندگان زیاد به کار رفته:

فرس خورد مهمیز و دشمن سنان (هاتفی)	گران شد رکاب و سبک شد عنان
برون می‌زد از آن سوی ابد گام (وحشی)	اگر مهمیز می‌سودش بر اندام
تا نیم‌گام می‌رود آن هم به پای قرض (عرفی)	مهمیز می‌زنم به‌وی از صبح تا به شام

به همان گونه، ابا (به کسر اول)، به معنای «سر بر تافتن»، و زنا (به کسر اول)، نظر به قاعده همگون‌سازی، در تاریخ سیستان به شکل ابی و زنی (به کسر اول و دوم و یای مجهول) در آمده است:

و امیر ابوالفضل باز ابی کرد. (ص ۳۷۷)

اصحاب رای گفتند که آن فرزند زنی است و بویعقوب گفت که نیست. (ص ۲۷۶)

کلمه مرا^{۱۱} (به کسر اول) نیز، قرار قاعده همگون‌سازی، به شکل مری، (به کسر اول و دوم و یای مجهول) همگون‌سازی شده است.

۱۰ مهماز (به کسر اول) خار آهنی که بر پاشنه موزه سواران گذارند و این اسم آله از همز به معنای فشردن و زدن است.
۱۱ مرا (به کسر اول)، برای جدال و برابری و مقابله و مکر کوشیدن.

شرح آن را گفتمی من از مری لیک ترسم تا بلغزد خاطری
(مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳)
وانکه اشتر گم نکرد او از مری همچو آن گم کرده جوید اشتری
(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۵)

شاعر دیگری، که اسدی طوسی در لغت فرس او را حکیم غمناک خوانده است، نیز مری همگون‌شده مرا را به کار برده است:

یکسره میره همه با دست و دم یکدله میره همه مکر و مری است
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا)

به همین‌گونه، همگون‌شده واژه‌های سح^{۱۲} و انشا به شکل سحی و انشی (به کسر اول و سوم و یای مجهول) آمده است:

خدای ما سوی ما نامه‌ای نیست شگفت نبشته‌هاش موالید و آسمانش سحی
شریف‌تر سخن مردم است کاین نامه ز بهر این سخنان کردگار کرد انشی (ناصرخسرو)
سایه عدل او کشیده طناب نامه فتح او گشاده سحی (ابوالفتح بُستی)
ادبیر (ادبار)

گفت گو اشکم نباشد شیر را خود چه اشکم باشد این ادبیر را
(مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۹۸)

به تأسی از عربی، می‌توان گفت که، بنا بر طبیعت زبان، در واژه‌های فارسی دری نیز چنین همگون‌سازی دیده می‌شود؛ مثلاً فتید (به کسر اول و یای ماقبل مکسور) همگون‌شده افتاد:

چون خوش بوّد نبیذ برین تیغ آفتاب خاصه که عکس او به نبیذ اندرون فتید^{۱۳} (کسائی)
از همین قبیل است همگون‌سازی فراوان به شکل فریمان البته با ابدال واو به میم که دولبی هستند و خرامان (به کسر اول) به خریمان، در زبان محاوره، و نیز همگون‌سازی شکست (به کسر اول و فتح دوم) به شکست (به کسر اول و دوم).

۲. همگون‌سازی مصوّت /â/ در هجای اول بنا بر تأثیر /e/ در هجای بعدی آن. این‌گونه همگون‌شوی بر عکس همگون‌شوی قبلی می‌باشد؛ یعنی مصوّت کسره (/e/) در هجای

۱۲) سیحا (به کسر اول)، بندی برای نامه و آن ریسمانی می‌بوده که برنامه می‌پیچیدند تا کس نامه را نخواند. امروز برای این کار لفافه به کار برده می‌شود.
۱۳) به نقل از پراهین‌العجم، ص ۱۹۲.

دومی کلمه، که مصوّت میانی-جلوی [میانه پیشین] می‌باشد بر هجای اول واژه تأثیر کرده آن را همگون خود می‌سازد. مثلاً واژه آمن (به کسر میم) به ایمن (به کسر اول و بای مجهول) همگون‌سازی شده است. واژه آمن و مماله آن، ایمن، هر دو در آثار فارسی دری دیده شده امروز ایمن کثیرالاستعمال است.

آمن

پس خواست که از اطراف فارغ و آمن باشد. (تاریخ و صاف، ج ۱، ص ۲۳)
آمن از طلایه و یأس و غافل از نوازل قهر و بأس. (همان، ص ۹۴)
راه‌ها از قطع آمن و مطمئن. (همان، ص ۱۷۱)

ایمن

گوزگانان ناحیتی ست آبادان و با نعمت بسیار و با داد و عدل و ایمن. (حدود العالم، ص ۳۸۹)
به نزد میرابویعقوب سیل ایمن نگه دارد. (فرّخی)
از همین گونه است همگون‌سازی لکن (به کسر کاف) به شکل لیکن (به کسر اول و سوم)،
که امروز شکل همگون‌شده آن، لیکن، بیشتر معمول است.

لکن

وبازرگانی ایشان سیم است و زر و لکن دوازده درم ایشان یک درم سنگ سنجد. (همان، ص ۴۱۸)
و لکن به جزیره‌ها بازخوانند. (همان، ص ۴۱۹)

لیکن

شاید پس کام خویشتن بنشستن لیکن نتوان زبان مردم بستن (سعدی)
جوانان خرّم‌اند و خوب‌رخسار ولیکن در وفا با کس نپایند (سعدی)
بر همین قیاس است همگون‌سازی ملانکه (به کسر چارم) به شکل ملینکه (به کسر دوم و چهارم):

جبرئیل علیه‌السلام خطبه بخواند و ملینکه گواه بودند. (تاریخ سیستان، ص ۴۱)
ملینکه بدیدند و گفتند بار خدایا این چیست. (همان، ص ۴۴)

و یک‌جا هم در تاریخ سیستان مخفّف ملینکه به شکل ملیکه آمده است:

جبار، جلّ جلاله، گفت گواه باشید یا ملیکه که من او را به برکات مصطفی صلی‌الله‌علیه‌برگزیدم. (ص ۴۵)
همچنان، در واژه حوالی، هجای کسره‌دار آخری بر هجای ماقبل خود تأثیر کرده مصوّت آن را از جنس خود، یعنی جلوی-بسته [= پیشین بسته] ساخته است و واژه صورت حویلی را گرفته. به عبارت دیگر، با تأثیر کسره در هجای دومی، «ا» (/â/) در

هجای اول به یای ماقبل مکسور میل داده شده است و حویلی، امروز، در اکثر مناطق افغانستان، در معنای حیاطِ منزل به کار می‌رود.

حوالی

به حوالی دو چشمش حَشَمِ بلا نشسته (صائب)

و نیز در واژه زَمین (به فتح اول و کسر دوم)، کسره هجای دوم بر هجای اول اثر کرده آن را مکسور ساخته چنان‌که در زبان محاوره به شکل «زَمین» به کسر اول گفته می‌شود.

۳. همگون‌سازی با تأثیر مصوّت‌های ضمه و فتحه در واژه‌ها - بعضاً هم در واژه‌هایی که یکی از هجاهای آنها دارای مصوّت میانی [=میانہ] یعنی ضمه بوده است با تأثیر آن در هجای دیگرش مصوّت پایینی [=افتاده] به کسره در ماقبل «ی» یعنی به میانی [=میانہ] تغییر کرده است. مثلاً، در واژه‌های قُمار (به ضمّ اول) نام محلی در هند، مُزاح (به ضمّ اول)، قُربی (به ضمّ اول و الف مقصوره)، همچنان سلمی، (به ضمّ اول) مؤنث سلیم، دُنئی، عَقَبی، عَزی (به ضمّ اول)، همگون‌سازی واقع شده واژه‌های متذکره به شکل قمیر، مزیح، عزی، (هر سه به ضمّ اول و کسر دوم)، قری، سلمی، دنی، عقبی، (هر چار به ضمّ اول و کسر سوم) در متون کهن فارسی دری آمده است:

قمیری

چون باد برآن زلفِ عبیری گیرد آفاق دمِ عودِ قمیری گیرد (عنصری)

قریبی، سلمی

سفر گزیدم و بشکست عهدِ قریبی را مگر به حيله بینم جمالِ سلمی را^{۱۴} (ظهیرفاریابی)

دنی، عقبی

چه چیز بهتر و نیکوترست در دنی سپاه نی ملکی نی ضیاع نی رمه نی (ناصر خسرو)
صبا به سبزه بیاراست روی دنی را نمونه گشت جهان مرغزارِ عقبی ر ا
به بارگاه تو دایم به یک شکم زاید زمانه صوتِ سؤال و جوابِ آری را (انوری)
دنی آن قدر ندارد که بر او رشک برند یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند (سعدی)
علاجِ خویش پرسیدم طیبِ عشق را روزی ز فکرِ عقبی و سودای دنی داد پرهیزم (جامی)

۱۴) به نقل از براهین العجم، ص ۷۶.

عزی (به ضمّ اول و یای مجهول)

از میانِ خانهٔ کعبه فروآویختند شعرِ نیکو را به زَرّین سلسله پیش عزی (منوچهری)
از همین‌گونه است موسی با تأثیر مصوّت میانی در هجای اول؛ مصوّت پایینی [=افتاده]
(الف مقصوره) در هجای دوم به یای مجهولِ ماقبل مکسور میل داده شده است:

چون که بی‌رنگی اسپرِ رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد
(مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۷)

چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی
(مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۸)

بعضاً هم، بنا بر تأثیر مصوّت میانی [=میانه] (فتحه) در هجای اول واژه، مصوّت پایینی [=افتاده] در هجای دوم آن به یای مجهول، یعنی میانی، میل داده شده است؛ مثلاً دعوا- دعوی، هُکذا- هُکذی، مأوی- مأوی، بها- بهی، بلی- بلی (همه با یای مجهول ماقبل مکسور):
دعوی (با یای مجهول)

من ز جمعِ شاعران باری کیم من ز لاف و دانش و دعوی کیم (سلمان ساوجی)
هُکذی (به کسر سوم)

از حکیمانِ خراسان کو شهید و رودکی بوشکورِ بلخی و بوالفتحِ بستِ هُکذی (منوچهری)
مأوی (به کسر سوم)

ز روزگار بدین روز گشته‌ام خرسند وداع کرده به کلی دیار و مأوی را^{۱۵} (ظہیر فاریابی)
بهی (به کسر دوم)

صد هزاران نیک و بد را آن بهی می‌کند هر شب ز دل‌هاشان تهی
(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۸۹)

بلی (به کسر دوم)

اندرین اشتر نبودش حق ولی اشتری گم کرده است او هم بلی
(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۰)

بنا بر عقیدهٔ برخی از دانشمندانِ زبان، مثلاً کسایی و حمزه، الف مقصورهٔ آخر واژه‌ها، که از جملهٔ مصوّت‌های دراز [=بلند] است، غالباً به یای مجهول میل داده می‌شود، طوری که در مثال‌های بالا هم دیده می‌شود، اما تأثیر هجاهای آغازین نیز

بی‌تأثیر نمی‌باشد. البته ادعای آنان در میل دادن مصوّت [=بلند] در آخر واژه به یای مجهول در عناصر یک هجایی واقعاً صدق می‌کند؛ مثلاً با، تا، ثا، حا، خا، زا، را، فا، ها، که در آنها/ā/ و مصوت پایینی- عقبی [=بلند افتاده پسین] به مصوت دراز میانی-جلوی [=بلند میانه پیشین] میل داده شده است و به شکل بی، تی، ئی، حی، خی، زی، ری، فی، هی گفته می‌شود. در حقیقت، این حادثه نوعی از ناهمگون‌سازی می‌باشد و نمونه دیگر آن در نشانه نفی نه هم دیده می‌شود که، بنا بر همین قاعده /nē/ تلفظ می‌گردد.

اینک در بخش دیگر ناهمگون‌سازی ارائه می‌شود.

ب. ناهمگون‌سازی دو هجای پایی در واژه

ناهمگون‌سازی برعکس همگون‌سازی است و آن تعویض مصوت‌های متشابه است به غیر متشابه در یکی از هجاهای متعاقب [=هم‌جوار، پایی] در واژه‌های چندهجایی، آن‌هم بنا بر تأثیر مصوت هجای ماقبل یا مابعد آن. این دگرگونی مصوت‌ها در واژه‌های اصلی و وامی [=قرضی] خیلی زیاد به وقوع می‌پیوندد و این حادثه مسلماً برای سهولت در ادای واژه و روشن‌تلفظ شدن همه هجاهای آن صورت می‌گیرد.

ناهمگون‌شدن مصوت‌ها در هجاهای واژه در موارد متعدد بنا بر ضوابط مشخص واقع می‌شود که به تأسی از آن یک مصوت به مصوت دیگر و از جنس دیگر میل داده می‌شود؛ مثلاً از فتحه به کسره به اصطلاح کهن، به این حادثه زبانی نیز مماله گفته شده است. (براهین‌العجم، ص ۶۳)

چنانچه در واژه «مَطَر» به فتح اول و دوم، که هر دو هجا در آن دارای مصوت هم‌جنس و از نوع پایینی [=افتاده] اند، و مصوت دومی در آن به مصوت کسره که میانی [=میانه] می‌باشد تعویض شده و تلفظ واژه وضاحت [=وضوح بیشتر] است. (نهج‌الادب، ص ۲۴۵). همچنان این گونه ناهمگون‌سازی در واژه‌های باب مفاعله - (به ضمّ اول و فتح عین و لام) معمول در زبان فارسی دری هم به مشاهده می‌رسد؛ مثلاً در این واژه‌های چهار هجایی چون سه هجای آخری مصوت‌های پایینی [=افتاده] اند، برای روشن‌تلفظ شدن واژه‌هایی از این قبیل، مصوت فتحه هجای سومی به مصوت کسره تعویض می‌گردد. از این جاست که واژه‌های «ملاحظه، مذاکره، مناقشه، مکالمه، مباحثه، مقابله» و نظایر آنها همه به کسر چارم در زبان فارسی دری تلفظ می‌گردد.

به همین‌گونه است واژه‌های عربی به وزن «فعاله» به فتح اول، چون هر سه هجا دارای مصوت پایینی [=افتاده] اند، در زبان فارسی دری غالباً مصوت پایینی [=افتاده] هجای اول یعنی فتحه به مصوت میانی [=میانہ] یعنی کسره تعویض می‌شود و ناهمگون‌سازی به‌وقوع می‌پیوندد. از همین جاست که واژه‌های صداقت، قناعت، حقارت، رسالت و نظایر آنها را بعضاً به کسر اول ادا می‌کنند. چنین حادثه در واژه خرمن (به فتح اول و دوم) نیز دیده می‌شود که غالباً آن را در افغانستان به کسر اول ناهمگون با هجای دوم تلفظ می‌کنند و یا واژه آتش، که هر دو هجای آن دارای مصوت [=افتاده] اند، مصوت هجای دوم را در افغانستان غالباً میانی [=میانہ] یعنی کسره ادا می‌نمایند و آن خود ناهمگون با مصوت هجای اول می‌باشد.

با مراجعه به متون کهن فارسی دری، مطابق به قاعده ناهمگون‌سازی، برخی از واژه‌ها در گفتار و نوشتار شکل دیگر را به خود گرفته است؛ مثلاً واژه آزار، که در آن مصوت هجای اول و دوم هر دو پایینی [=افتاده] اند، در هجای دوم، مصوت پایینی [=افتاده] به میانی [=میانہ] یعنی /i/ میل داده‌شده به صورت آزیر درآمده است:

در جهان چندان که خواهی بی‌شمار نیستی و محنت و آزر هست (انوری)

از همین قبیل است آباد که، در اثر قاعده ناهمگون‌سازی، در بیت زیر، به شکل آبید به کار رفته است:

گشته از فیض تابش خورشید کوه و در سبز و بوم و بر آید^{۱۶} (حکیم روحانی)

در واژه‌های دو هجائی گرمسار و سردسار، چون هر دو هجا دارای مصوت‌های پایینی [=افتاده] اند، مصوت هجای دوم در آنها به مصوت میانی [=میانہ] میل داده شده بعضاً به شکل گرمسیر و سردسیر به کار رفته است:

زرست علم و عمر بدین زر بده در گرمسیر برف به زر داده به (ناصرخسرو)

و بعضی از وی گرمسیر است و بعضی سردسیر. (حدود العالم، ص ۳۷۹)

در ایران، در واژه‌های دو هجائی دسته، بنده، خانه، شانه و نظایر آنها، که مصوت‌های هر دو هجا پایینی [=افتاده] اند، یقیناً مصوت هجای دوم در آنها، بنا بر همین قاعده، به مصوت ناهمگون با هجای اول یعنی به کسره ادا می‌شوند.

□